

به سوی سیاستی انتقادی درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری

کتلین م. میلار^۱



ترجمه‌ی علی راغب^۲



^۱ استادیار جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در دانشگاه سایمون فریزر

^۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه تهران - ali.ragheb@ut.ac.ir

چکیده

در سال‌های اخیر، اصطلاح «بی‌ثبات کاری» در علوم اجتماعی در ازای خطر از دست دادن معنای تحلیلی خود رواج یافته است. این مقاله، ارزش و محدودیت‌های بی‌ثبات کاری را به شیوه‌های مختلفی که هم به‌عنوان مفهومی نظری و هم سیاسی عمل کرده است، در نظر می‌گیرد. در آغاز، تکوین تاریخی این اصطلاح را در زمینه‌های جامعه‌شناسی و حوزه‌های هم‌ریشه دنبال می‌کنیم و در نهایت، رویکردی رابطه‌ای بدین مفهوم را که ریشه در تحلیل شرایط خاص کار دارد، ارائه می‌کنیم. سپس انتقادهای ناشی از اثرات سیاسی (اغلب پنهان) این مفهوم را بررسی می‌کنیم. بدین معنا که گفتار وابسته به بدگویی از بی‌ثبات کاری، به طرز کنایی، می‌تواند از اشکال هنجاری کار و زندگی، از جمله حالت آرمانی کار مزدی تمام وقت حمایت کند. در عوض، سیاستی انتقادی درباره بی‌ثبات کاری، این پرسش که چگونه کار بی‌ثبات به زندگی بی‌ثبات مرتبط می‌شود را باز می‌گذارد و به گسست‌هایی توجه می‌کند که جایگزینی برای ارزشمند تلقی کردن کار مزدی پیشنهاد می‌کنند.

۱- مقدمه؛ بازگشت به بی‌ثبات کاری

هنگام نوشتن این متن، با مقاله‌ای کوتاه تحت عنوان «فقر و بی‌ثبات کاری» مواجه شدم که در ماه مه ۱۹۵۲ در نشریه‌ی *کارگر کاتولیک*^۱ منتشر شده بود. نویسنده‌ی این مقاله دوروتی دی، (همراه با پیتر مورین) بنیانگذار کارگر کاتولیک بود. کارگر کاتولیک جنبشی متعهد به صلح و عدالت اجتماعی بود که از افراد فقیر و بی‌خانمان در نوانخانه‌ها پذیرایی می‌کرد؛ روزنامه‌ای در مباحث مربوط به عدالت اجتماعی منتشر می‌کرد و از دهه‌ی ۱۹۳۰ به جنگ و سایر انواع خشونت اعتراض می‌کرد. من اول از همه به دلیل تاریخ چاپ مقاله‌ی دی بسیار متعجب شدم. بی‌ثبات کاری اغلب به‌عنوان مفهومی نسبتاً جدید یا حداقل یک نگرانی جدید و دردناک لحظه تاریخی معاصر در نظر گرفته می‌شود. همچنین، وجود «بی‌ثبات کاری» در عنوان این مقاله که در سال‌های

^۱ The Catholic Worker

ظاهراً طلایی دوران پس از جنگ جهانی دوم نوشته شده، شوکه‌کننده است. دورانی که سرمایه‌داری کینزی -فوردیستی مشاغل پایدار، مزایای دولتی و تحرک رو به بالا را وعده می‌داد (این دورانی بود که اکنون از آن به‌عنوان نقطه مقابل بی‌ثبات‌کاری یاد می‌شود).

علاوه بر این، محتوای مقاله نیز بیشتر قابل توجه است. مقاله‌ی دی مملو از صحنه‌هایی است که امروز احتمالاً به‌عنوان تصاویر کوتاهی از بی‌ثبات‌کاری در نظر گرفته می‌شوند: حیاط خلوت پر است از وسایل و مبلمانی که در تخلیه‌ی خانه‌ی استیجاری بیرون انداخته شده‌اند؛ زنی در وسط اتاق خوابگاه عمومی خوابیده زیرا اینچ به اینچ این اتاق قبلاً اشغال شده است؛ خانواده‌ای مهاجر ساعت‌های بسیاری تا دیر وقت شب کار می‌کنند ولی هنوز قادر به پرداخت اجاره‌بهای خانه نیستند. با این حال، دی به خواننده‌اش می‌گوید، مشکل این نیست که بی‌ثبات‌کاری زیادی وجود دارد بلکه مشکل این است که به اندازه‌ی کافی وجود ندارد. در واقع، دی خواستار بی‌ثبات‌کاری بیشتر است. این بدان معنا نیست که او خواستار اخراج بیشتر، بی‌خانمانی بیشتر، یا کار طاقت‌فرسای بیشتر برای همسایگانش در هارلم است. او به‌وضوح از شرایط اقتصادی - اجتماعی که این چنین فقر و بی‌عدالتی را ممکن می‌سازد، انتقاد می‌کند. اما محکوم کردن این شرایط با محکوم کردن بی‌ثبات‌کاری یکسان نیست. به عقیده‌ی دی، امر محکوم کردن بی‌ثبات‌کاری لزوماً به دنبال کسب امنیت است و تا زمانی که یک نفر به دنبال امنیت است، دیگر انرژی کمی برای کسانی که هیچی ندارند {چه برسد به امنیت}، باقی می‌ماند.

شاید عجیب به نظر برسد که بررسی جامعه‌شناختی بی‌ثبات‌کاری با دوروتی دی آغاز شود. کسی که دانشمند علوم اجتماعی نبود و صرفاً روزنامه‌نگار، دین‌شناس و فعال سیاسی اجتماعی بود که سال‌ها قبل از انتشار بسیاری از مطالعات در این زمینه فوت کرد. با وجود این، من از مقاله‌ی دی یاد کردم زیرا مغایرت آن با روش‌هایی که امروزه بی‌ثبات‌کاری فهمیده می‌شود، به طرز کنایی، بحث‌های جاری پیرامون این مفهوم را روشن می‌کند. اولین مورد از اینها، همان تعریف دقیق بی‌ثبات‌کاری است. بی‌ثبات‌کاری چقدر جدید است؟ یا شاید پرسش بهتر این باشد که «بی‌ثبات‌کاری برای چه کسانی

جدید است؟» علاوه بر این، بی‌ثبات‌کاری به‌طور خاص به چه چیزی اشاره دارد؟ به شرایط کار، هویت طبقاتی، تجربه‌ی هستی‌شناختی وجود انسان یا وضعیت تعمیم‌یافته به کل جهان امروز؟ اگرچه به نظر می‌رسد که این پرسش‌ها ساده و اولیه هستند اما با توجه به این که ظاهراً اصطلاح بی‌ثبات‌کاری اکنون در همه جا وجود دارد، مطرح کردن آنها ضروری است. حال به ذکر منابع و تحقیقات صورت گرفته در این زمینه می‌پردازم: درباره‌ی کار بی‌ثبات (کالبرگ، ۲۰۰۹)، مهاجران بی‌ثبات (بانکی، ۲۰۱۳)، جوانان بی‌ثبات (مینز، ۲۰۱۵)، سال‌خوردگان بی‌ثبات (آلیسون، ۲۰۱۵)، بدهکاران بی‌ثبات (راس، ۲۰۱۳)، خانه‌داری بی‌ثبات (دویر و لاسوس، ۲۰۱۵)، کودکان تراجنسیتی بی‌ثبات (تراورس، در دست انتشار). همچنین، دانشگاهیان درباره‌ی دیگر دانشگاهیان بی‌ثبات‌کار نوشته‌اند (تورکلسون، ۲۰۱۶) و این فقط انسان‌ها نیستند که درگیر بی‌ثبات‌کاری هستند بلکه چیزهایی که به ما گفته می‌شود نیز درگیر بی‌ثبات‌کاری هستند: مانند بزرگراه‌ها (استوارت، ۲۰۱۲)، رآکتورهای هسته‌ای (آلیسون، ۲۰۱۳)، همین سیاره‌ی ما (وستون، ۲۰۱۲) و غیره.

البته این که بی‌ثبات‌کاری چگونه تعریف می‌شود نه‌تنها مسأله‌ای تحلیلی بلکه مسأله‌ای سیاسی است. استقبال غیرمعمول دی از بی‌ثبات‌کاری نشان می‌دهد که طرد بی‌ثبات‌کاری و تمرکز بر امنیت، چه عواقب ناخواسته‌ای دارد. یک پاسخ احتمالی این است که بی‌ثبات‌کاری، اگرچه اغلب به‌عنوان مفهومی «انتقادی» به کار گرفته می‌شود، اما می‌تواند در سیاست‌های محافظه‌کارانه — محافظه‌کارانه به معنای وسیع تلاش برای حفظ وضع موجود — به طرز قاچاقی استفاده شود. بسیاری از مباحث درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری در سال‌های اخیر پیرامون این پرسش بوده است که آیا بی‌ثبات‌کاری می‌تواند به‌عنوان یک هویت سیاسی جدید عمل کند؟ یا این که محرومیت‌های اجتماعی را بازتولید و شیوه‌های هنجاری زندگی را حفظ می‌کند؟ حتی می‌توان استدلال کرد که گفتمان روزافزون بی‌ثبات‌کاری با آنچه دنیل گلدشتاین (۲۰۱۰، ۴۸۷) «لحظه‌ی امنیت» امروز نامیده، پوشانده شده و یک پارادایم جهانی تلاش برای تضمین امنیت، همه‌ی نگرانی‌های اجتماعی دیگر را غصب کرده است.

در ادامه‌ی مطلب، من به ارزش و محدودیت‌های بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان یک مفهوم نظری و سیاسی می‌پردازم. قبل از هر چیز، این امر مستلزم مشخص کردن معنای

بی‌ثبات کاری است. اگر بی‌ثبات کاری صرفاً مترادف است با آسیب‌پذیری و در هر کجا که نگاه کنیم یافت می‌شود، پس معنای تحلیلی خود را از دست می‌دهد. شفاف‌سازی بی‌ثبات کاری، شناخت اثرات سیاسی این مفهوم را نیز دربرمی‌گیرد. قبل از تبدیل شدن به یک اصطلاح رایج در گفتمان دانشگاهی، بی‌ثبات کاری به‌عنوان بستری سیاسی ظاهر شد که به وسیله‌ی جنبش‌های اجتماعی در اروپا پذیرفته شده بود، به‌ویژه کسانی که در اعتراضات روز جهانی کارگر در اروپا^۱ در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ شرکت داشتند (نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸). بیشتر مطالعات بعدی در زمینه بی‌ثبات کاری بدین موضوع مربوط می‌شد که آیا بی‌ثبات کاری می‌تواند زمینه‌ساز بسیج عمومی باشد یا می‌تواند شکل‌های جدیدی از سیاست ایجاد کند و اگر می‌تواند، این سیاست چگونه است؟ در اینجا، من بیشتر به بررسی شروط سیاسی کم‌تر آشکار و حتی پنهان مفهوم‌سازی عصر خود از خلال لنز بی‌ثبات کاری علاقمندم. برای انجام این کار، من از مشاهدات دی در بیش از شش دهه پیش الهام می‌گیرم که نگرانی در مورد بی‌ثبات کاری یعنی باید به سایر امور اهمیت داد. با توجه به این که امروزه انتقاد از بی‌ثبات کاری در همه جا رایج است، باید پرسید که ما به چه چیزی اهمیت می‌دهیم؟

۲- شرایط، مقوله، تجربه؟

از میان آثار وسیع در زمینه بی‌ثبات کاری که در سال‌های اخیر منتشر شده است، سه اثر به‌طور مداوم مورد ارجاع قرار گرفته‌اند: متن سخنرانی پیر بورديو در مورد بی‌ثبات کاری (۱۹۹۸)، کتاب گای استندینگ (۲۰۱۱) تحت عنوان *پریکاریا؛ طبقه‌ی جدید خطرناک* و سرانجام، کتاب جودیت باتلر (۲۰۰۴) *زندگی بی‌ثبات: قدرت‌های سوگ و خشونت*. با وجود این که هر سه نویسنده، بی‌ثبات کاری را به‌عنوان مسأله‌ای مهم در دنیای امروز تلقی می‌کنند، اما هر کدام آن را به‌طور اساسی متفاوت تعریف

^۱ EuroMayDay

یک شبکه‌ی جنبش فراملی مستقر در اروپا است که از جنبش جهانی علیه جهانی شدن نولبرال بیرون آمد. هدف آن اینست که موضوع افزایش بی‌ثباتی شرایط زندگی و کار را در دستور کار سیاسی قرار دهد.

می‌کنند. در واقع، من هر یک از آنها را برای نشان دادن سه معنای متمایز این اصطلاح - بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان شرایط کار، یک مقوله‌ی طبقاتی و یک تجربه‌ی هستی‌شناختی- در نظر می‌گیرم.^۱

هنگامی که بورديو (۱۹۹۸) در نقد کوتاه اما گزنده‌ای از افزایش میزان مشاغل پاره‌وقت و غیررسمی در فرانسه در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ صحبت می‌کرد، در واقع داشت یک مفهوم را از یکی از نخستین مطالعات جامعه‌شناسی خود- یعنی بررسی تجربه‌ی کارگران بیکار و پاره‌وقت در الجزایر در دهه‌ی ۱۹۶۰- احیا می‌کرد. در آن زمان که بورديو کتاب کار و کارگران در الجزایر (۱۹۶۳)^۲ را منتشر کرد - کتابی که هنوز به انگلیسی ترجمه نشده است- مفهوم بی‌ثبات‌کاری جاذبه‌ی چندانی نداشت. تنها در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ هنگامی که جامعه‌شناسان و سیاست‌گذاران فرانسوی به دنبال ایجاد رویکردی چندبعدی درباره‌ی فقر بودند، اصطلاح بی‌ثبات‌کاری (همراه با دیگر اصطلاحاتی چون «محرومیت اجتماعی») در گفتمان دانشگاهی و عمومی ظاهر شد (باربیر، ۲۰۰۲؛ دی پرتی، ۲۰۰۵). در این موارد، معنای بی‌ثبات‌کاری با فقر همراه بود، نه با اشتغال ناامن، همانطور که در استفاده اصلی بورديو از آن به کار گرفته می‌شد. با این حال، دیری نگذشت که اصلاحات نولیبرال باعث تضعیف ضمانت‌های اشتغال تمام‌وقت شد و بار دیگر بی‌ثبات‌کاری را با ناامنی شغلی مرتبط کرد. در اروپا، افزایش بیکاری و معرفی روابط شغلی «انعطاف‌پذیر» در مشاغل باقیمانده باعث شد بورديو

^۱ به دلیل محدودیت‌های زمانی و مکانی، من این بررسی بی‌ثبات‌کاری را به ادبیات انگلیسی زبان محدود کردم. اما در صورت لزوم، من به تأثیرات و پیوندهای این بحث در زبانهای غیر انگلیسی اشاره خواهم کرد. برای مروری بر جامعه‌شناسی بی‌ثبات‌کاری در فرانسه و اسپانیا، به ترتیب، باربیر (۲۰۰۲) و کاویا و مارتینز (۲۰۱۳) را مشاهده کنید. معانی گوناگون بی‌ثبات‌کاری در مناطق مختلف جهان، نهادهای اجتماعی، موضوعات موقعیت‌های کاری و مباحثات علمی منجر به چیزی شده است که برت نیلسون (۲۰۰۹، ۴۴۱) آن را «سیاست ترجمه» می‌نامد. هدف از این کار ترجمه، تقلیل دادن مفاهیم و تجربیات متعدد بی‌ثبات‌کاری به یک دسته‌ی واحد نیست بلکه هدف آن، دریافتن هر دو جنبه‌ی غیرقابل ترجمه و مشترک تلاش برای ایجاد اشکال جدید ارتباط سیاسی است (نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸).

^۲ Travail et Travailleurs en Algérie (1963)

(۱۹۹۸، ۸۳) اعلام کند که بی‌ثبات‌کاری «اکنون همه جا وجود دارد» و به‌طور تناقض‌آمیزی، کتاب کار و کارگران او «قدیمی‌ترین و شاید معاصرترین کتاب» اوست. کسانی که از خط فکری بورديو پیروی کرده‌اند، بی‌ثبات‌کاری را در درجه‌ی اول منوط به شرایط کار می‌دانند (برای مثال به کستل، ۲۰۰۳؛ کالبرگ، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱؛ راس، ۲۰۰۹؛ وسکو، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ مراجعه کنید). از این منظر، بی‌ثبات‌کاری به کار بی‌ثبات اطلاق می‌شود که مشخصه‌ی آن عدم امنیت شغلی، اشتغال موقتی یا پاره‌وقت، فقدان مزایای اجتماعی و دستمزد پایین است. آرنه کالبرگ (۲۰۰۹، ۲) کار بی‌ثبات را این‌گونه تعریف می‌کند: «اشتغالی که از نظر شاغل، نامشخص، غیرقابل پیش‌بینی و مخاطره‌آمیز است». این مطالعات که عمدتاً بر جوامع پسا صنعتی شمال جهان متمرکز شده‌اند، بی‌ثبات‌کاری را به پسا فوردیسم پیوند می‌دهند. با آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰، نظام‌های تولید انبوه مرتبط با فوردیسم جای خود را به راهبرد جدید «انباشت انعطاف‌پذیر» دادند (هاروی، ۱۹۸۹: ۱۴۷؛ همچنین نک: امین، ۱۹۹۴). آزادسازی تجارت، حمله به نیروی کار سازمان‌یافته و کاهش هزینه‌های تأمین اجتماعی و برنامه‌های حمایتی منجر به زوده شدن نظام‌مند انتظار برای اشتغال کامل همراه با مزایای دولتی و حمایت از کارگران شد که مشخصه‌ی رژیم فوردیستی-کینزی پس از جنگ جهانی دوم در جهان صنعتی بود. در نتیجه، میزان بی‌ثبات‌کاری افزایش یافت. بنابراین، تحلیل بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان شرایط کار تمایل به تأکید بر «جدید بودن» آن دارد و آن را به‌عنوان نشانه‌ای برای دوران تاریخی معاصر در نظر می‌گیرد.^۱ همچنین این رویکرد نگرش مشابهی به کار دارد. یعنی در حالی که مطمئناً کار بی‌ثبات را به مسائل اجتماعی و سیاسی فراتر از محل کار مرتبط می‌کند، اما تحلیل آن بر ماهیت کار بی‌ثبات (راس، ۲۰۰۹؛ وسکو، ۲۰۱۰؛ ویلسون و ابرت، ۲۰۱۳)، بر تغییر روابط شغلی (کالبرگ، ۲۰۰۹؛ پداسی، ۲۰۱۰) و بر سازوکارهای ساختاری که باعث ایجاد اشتغال ناامن می‌شوند (چان، ۲۰۱۳؛ رایت، ۲۰۱۳) متمرکز شده است.

^۱ برای نقد این تمایل به کالبرگ (۲۰۰۹) مراجعه کنید که معتقد است کار بی‌ثبات در امریکا تا پایان رکود بزرگ امری عادی بوده است. کوپنلان (۲۰۱۲) نیز اشتغال ناپایدار را از منظر تاریخی مورد بررسی قرار داده است.

در نگاه اول به نظر می‌رسد که کتاب گای استندینگ - پریکاریا: طبقه جدید خطرناک^۱ - با نگرانی فوری خود از افزایش ناامنی شغلی در قرن ۲۱ در جهت همان نگرش بالا قرار می‌گیرد. با این حال، عنوان کتاب به‌تنهایی نشان می‌دهد که بحث از بی‌ثبات کاری به‌عنوان شرایط کار به بحث درباره‌ی کارگران بی‌ثبات کار به‌عنوان یک طبقه یا مقوله‌ی اجتماعی اقتصادی تبدیل شده است. استندینگ به خوانندگان خود می‌گوید «پریکاریا» واژه‌ای ابداعی است که از ترکیب «precarious» با «proletariat» شکل گرفته. این اصطلاح تا حدی از اعتراضات EuroMayDay در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ وام گرفته شده است که حول هویت بی‌ثبات کاران بسیج شده بودند. همانطور که استندینگ تعریف می‌کند، پریکاریا یک گروه ناهمگن است که از مهاجران گرفته تا کارکنان مرکز تماس تا جوانان دارای کار پاره‌وقت را شامل می‌شود. استندینگ استدلال می‌کند که آنچه این کارگران دارای موقعیت‌های بسیار متفاوت به اشتراک دارند، فقدان هویت مبتنی بر کار و از دست دادن هفت شکل مختلف امنیت کار مرتبط با شهروندی صنعتی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است (البته این موارد فقط در برخی از نقاط جهان وجود داشت که استندینگ قادر به تصدیق آن نیست). این اشکال امنیت شغلی شامل موارد ذیل است: تعهد دولت به اشتغال کامل، حفاظت در برابر از دست دادن شغل، فرصت برای تحرک اجتماعی به بالا، داشتن نماینده از طریق اتحادیه‌های صنفی و درآمد پایدار و غیره. علی‌رغم تکه تکه شدن و متفاوت بودن اعضای این گروه و تعریف آن بر اساس آنچه «فاقد آن است»، استندینگ اصرار دارد که پریکاریا را یک «طبقه‌ی در حال شکل‌گیری» بنامد، حتی اگر هنوز به معنای مارکسیستی «طبقه‌ی برای خود» نباشد. دقیق‌تر بگوییم، استندینگ معتقد است که پریکاریا یک طبقه‌ی «خطرناک» است که مشخصه‌ی آن خشم عمیق، نابه‌هنجاری، اضطراب و از خود بیگانگی است.

بسیاری از محققان این نگاه مبتنی بر طبقه به بی‌ثبات کاری را نقد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، برت نیلسون و ند روسیتر (۲۰۰۸) استدلال کرده‌اند که حتی اگر آسیب‌پذیری را یکی از وضعیت‌های سرمایه‌داری معاصر بدانیم، شیوه‌هایی که کارگران در لحظات

^۱ The Precariat: The New Dangerous Class (2011)

تاریخی، مکان‌های جغرافیایی و موقعیت‌های اجتماعی مختلف این آسیب‌پذیری را تجربه می‌کنند، تفاوت قابل توجهی دارد. آنها معتقدند که مفهوم پریکاریا لزوماً موجب «فروریختگی و تقلیل تنوعات بی‌ثبات‌کاری به تنها برخی موقعیت‌های ثابت و کامل» می‌شود (همان: ۶۵). لوییز ویت (۲۰۰۹) به‌طور مشابه خاطرنشان می‌کند که تعریف پریکاریا با نامانی شغلی، موجب یک رده فرض کردن کارگران کم درآمد در مشاغل غالباً ناچیز با متخصصان پر درآمد در مشاغل مبتنی بر خلاقیت می‌شود (همچنین نک: نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۵؛ استراوس و مک گرات، ۲۰۱۷). رونالد مونک (۲۰۱۳) نیز در نقد ایده‌ی تعریف پریکاریا با استفاده‌ی مستقیم از طبقه در مفهوم‌سازی استندینگ فراتر می‌رود. او استدلال می‌کند که پریکاریا نمی‌تواند آن‌چنان که استندینگ می‌گوید، به‌عنوان «طبقه‌ی در حال شکل‌گیری» جدید شناخته شود زیرا روابط تولید در سرمایه‌داری معاصر را تغییر نمی‌دهد. مونک می‌گوید بی‌ثبات‌کاری برخی از شرایط کار در پیکربندی امروزی سرمایه‌داری (در اروپا و آتلانتیک شمالی) را دربرمی‌گیرد، شرایطی که در واقع امری به‌هنگار و نه استثنایی در تاریخ طبقه‌ی کارگر تلقی می‌شود (نک: برمن و ون در لیندن، ۲۰۱۴؛ نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸؛ سیمور، ۲۰۱۲).

من نکته‌ی دیگری نیز بدین انتقادهای مهم اضافه می‌کنم: ادعای استندینگ مبنی بر این که پریکاریا طبقه‌ی خطرناک «جدید»ی است، به اصطلاح بی‌اعتبار و قدیمی برای کسانی که با مفاهیم هنجاری طبقه‌ی کارگر مطابقت ندارند، مانند لمپن پرولتاریا، باز می‌گردد. استندینگ به صراحت می‌گوید که پریکاریا (افرادی که نامانی شغلی را تجربه می‌کنند) مترادف با لمپن پرولتاریا (بیکاران دائمی) نیست. اما توصیف‌های آخرالزمانی وی از پریکاریا به‌عنوان نیروی بالقوه انفجاری و ارتجاعی که از خشم و نابه‌هنجاری تغذیه می‌شود، مطمئناً یاد توصیف‌های مارکس از لمپن پرولتاریا را به‌عنوان «طبقه خطرناک»، «نفاله‌ی اجتماعی» و «یک ابزار رشوه‌گیر برای دسیسه‌های ارتجاعی» (مارکس، ۱۹۷۸: ۴۸۲) زنده می‌کند. این باعث می‌شود که اصطلاح پریکاریا در آخر صف طولانی اصطلاحات تحقیرآمیزی چون لمپن، حاشیه‌ای، غیررسمی و طبقه‌ی محروم، قرار بگیرد که برای تعیین و تحقیر عناصر ظاهراً «بی‌نظم» طبقه‌ی کارگر استفاده شده است (مونک، ۲۰۱۳).

البته هم بوردیو و هم استندینگ، علی‌رغم تفاوت‌هایشان، کار را در مرکز مفهوم‌سازی خود برای بی‌ثبات کاری قرار می‌دهند. این امر باعث می‌شود که این دو رویکرد اساساً از درک جودیت باتلر از بی‌ثباتی به‌عنوان یک وضعیت عمومی زندگی بشر متمایز شوند. باتلر در کتاب *زندگی بی‌ثبات: قدرت‌های سوگ و خشونت* (۲۰۰۴)، پیشنهاد می‌کند که ماهیت اجتماعی وجود انسان بدین معناست که ما به دیگران وابسته هستیم و در برابر دیگران آسیب‌پذیر می‌شویم. زیرا ممکن است افرادی را که با آنها رابطه برقرار کرده‌ایم از دست بدهیم و همچنین چون ما همیشه در ارتباط با دیگران هستیم، این ارتباط همیشه با خطر خشونت همراه است. از نظر باتلر، حالت بی‌ثبات بودن درباره‌ی «آسیب‌پذیری مشترک انسانی است که با خود زندگی ظاهر می‌شود» (همان: ۳۱). اما این بدان معنا نیست که باتلر آسیب‌پذیری را برای همه بدون در نظر گرفتن طبقه، نژاد، جنسیت، سکسوالیته، ملیت، توانایی و سن در میان دیگر تمایزات اجتماعی مهم که برخی از زندگی‌ها را «در دناک‌تر» از دیگری می‌کند، یکسان می‌داند (همان: ۳۰؛ همچنین نک باتلر، ۲۰۰۹). باتلر معتقد است که همه‌ی ما آسیب‌پذیر هستیم، اما اذعان می‌کند که این آسیب‌پذیری به‌طور نابرابر در سراسر جهان ما توزیع شده است. او همچنین تأکید می‌کند که بی‌ثباتی فقط یک واقعیت وجودی نیست که ما زنده هستیم و بنابراین در معرض آسیب و مرگ قرار داریم بلکه این واقعیت اجتماعی بودن ما است که ما را به هم وابسته می‌کند. بنابراین، بی‌ثباتی از نظر باتلر اساساً امری رابطه‌ای است.

یکی از دلایل تفاوت نظر باتلر با دیدگاه‌های سیاسی-اقتصادی در مورد بی‌ثبات کاری این است که هدف او فقط تحلیل و محکوم کردن عملیات خاص سرمایه‌داری جهانی نیست. در عوض، او با تلقی کردن بی‌ثبات کاری به‌عنوان شرایط مشترک وجودی و اجتماعی زندگی قصد دارد نقطه شروعی برای عمل اخلاقی در دنیای امروز پیدا کند. باتلر پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و واکنش ارتش امریکا بدین حوادث، علیه تمایل به فرار سریع از آسیب‌پذیری و رنج -اغلب از طریق اعمال خشونت‌آمیز به نام امنیت- بسیار می‌نویسد و بحث می‌کند. او در عوض پیشنهاد می‌کند که تحمل و ماندن در وضعیت بی‌ثباتی خودمان به ما اجازه می‌دهد که وضعیت بی‌ثباتی دیگران را نیز تشخیص دهیم و در این تشخیص است که برخورد اخلاقی امکان‌پذیر می‌شود. شایان

ذکر است که پیشنهاد باتلر مبنی بر این که ما آسیب‌پذیری خود را تحمل کنیم، یادآور دعوت دوروتی دی به بی‌ثبات‌کاری بیشتر است. هم دی و هم باتلر هر کدام به روش خود، وضعیت بی‌ثباتی را به‌عنوان منبعی می‌دانند که می‌تواند ما را به سوی دیگری سوق دهد.

کاوش باتلر در مورد هستی‌شناسی وضعیت بی‌ثباتی تأثیر به‌سزایی بر ادبیات تحقیق درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری داشته، علی‌رغم این واقعیت که او هرگز حتی یکبار هم از کلمه‌ی بی‌ثبات‌کاری در مجموعه مقالات (۲۰۰۴) خود استفاده نکرده است. باتلر در نوشته‌های بعدی خود، میان دو مفهوم وضعیت بی‌ثباتی و بی‌ثبات‌کاری تمایز قائل می‌شود. مورد اول به آسیب‌پذیری اجتناب‌ناپذیر که شرط اجتماعی بودن ما است اشاره می‌کند و دومی، به شیوه‌های خاصی که نهادهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی شرایط زندگی را به‌طور نابرابر توزیع می‌کنند (پوار، ۲۰۱۲: ۱۶۹؛ همچنین نک: باتلر، ۲۰۱۱). با وجود این، پیش‌تر و جدا از درگیری مستقیم باتلر با مفهوم بی‌ثبات‌کاری، دریافت او از هستی‌شناسی وضعیت بی‌ثباتی الهام‌بخش آن چیزی بود که من به‌عنوان دو استفاده جداگانه، هرچند به ظاهر مرتبط، از اصطلاح بی‌ثبات‌کاری می‌دانم. مورد اول معنای بی‌ثبات‌کاری را فراتر از کار گسترش می‌دهد. بدین معنا که بی‌ثبات‌کاری اکنون در بسیاری از آثار مترادف با آسیب‌پذیری یا ناامنی است (بانکی، ۲۰۱۳؛ اتلینگر، ۲۰۰۷؛ هاندل، ۲۰۱۲؛ تینگ، ۲۰۱۵). برای مثال، آنا تینگ (۲۰۱۵، ۲)، بی‌ثبات‌کاری را «زندگی بدون وعده‌ی ثبات» تعریف می‌کند. او استدلال می‌کند که امروزه تنها کارگران و اقشار بی‌بضاعت احساس بی‌ثبات‌کاری نمی‌کنند بلکه همه‌ی ما به طریقی دچار آن هستیم. این «ما» شامل قشر ثروتمند (در حال حاضر)، گونه‌های در حال انقراض و جزایر درگیر سیل در اقیانوس آرام است (۲۰). اگرچه که این مطالعات در جلب توجه به بی‌ثباتی‌هایی که در دنیای کنونی ما نفوذ کرده‌اند، کار مهمی انجام می‌دهند، اما آنها باعث می‌شوند خطر از دست دادن معنای تحلیلی بی‌ثبات‌کاری که ریشه در تحلیل شرایط خاص کار دارد، افزایش یابد. به عبارت دیگر، اگر بی‌ثبات‌کاری با وضعیت بی‌ثباتی، آسیب‌پذیری یا ناامنی ترکیب شود (کاری که خود باتلر انجام نمی‌دهد)، به احتمال زیاد به هر جایی که نگاه کنیم، می‌توانیم بی‌ثبات‌کاری را نشان دهیم.

در مقابل، سایر کارهای الهام‌گرفته از باتلر در مورد بی‌ثبات‌کاری تلاش کرده‌اند تا میان مفهوم هستی‌شناختی وضعیت بی‌ثباتی و تحلیل بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان یک وضعیت کار پل بزنند (آلیسون، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳؛ برلانت، ۲۰۱۱؛ لوری، ۲۰۱۵؛ موله، ۲۰۱۰؛ موئلباخ، ۲۰۱۱؛ موئلباخ و شوشن، ۲۰۱۲؛ نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸). این آثار بسیار شبیه به دو رویکرد اول در مورد بی‌ثبات‌کاری که در بالا مورد بحث قرار گرفتند، نظریه‌پردازی خود را در تحلیل رژیم‌های خاص کار و ساختارهای سیاسی-اقتصادی پایه گذاشته‌اند. اما آنها همچنین به مطالعه‌ی نحوه‌ی تأثیر این شرایط مادی بر ذهنیت، حالت روانی درونی و تجربه‌ی زنده علاقه‌مند هستند. به‌عنوان مثال، آنها بررسی کرده‌اند که چگونه بیکاری احساس تعلق اجتماعی را از بین می‌برد (موئلباخ، ۲۰۱۱)؛ چگونه بیکاری جوانان، زمانمندی روزمره و برنامه‌های زندگی را مختل می‌کند (آلیسون، ۲۰۱۲؛ جفری، ۲۰۱۰)؛ چگونه از دست دادن امنیت شغلی باعث ایجاد اضطراب روانی و عاطفی می‌شود (مول، ۲۰۱۰)؛ چگونه اشکال کار بی‌ثبات بدل به یک ابزار حکمرانی و تحت‌انقیاد ساختن افراد می‌شوند (لوری، ۲۰۱۵)؛ و این که اشتغال مشروط چگونه مانع آرزوهای هنجاری طبقه‌ی متوسط برای یک «زندگی خوب» می‌شود (برلانت، ۲۰۱۱). از این منظرها، بی‌ثبات‌کاری هم مربوط به شرایط اجتماعی اقتصادی است و هم یک تجربه‌ی هستی‌شناختی (نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸). یا بهتر بگوییم، هدف این است که رابطه بین کار بی‌ثبات و زندگی بی‌ثبات را نشان دهد. من این رویکرد به بی‌ثبات‌کاری را مفید می‌دانم زیرا وجوه ارزشمند در معانی مختلف این اصطلاح را ترکیب می‌کند و مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی را به پرسش‌های مربوط به فرهنگ، ذهنیت و تجربه پیوند می‌دهد. رویکرد رابطه‌ای به بی‌ثبات‌کاری یک روش تحقیق نیز ارائه و این مسأله را مطرح می‌کند که چگونه کار و زندگی بی‌ثبات در زمان‌ها و مکان‌های خاص با هم تلاقی می‌کنند. این پرسش با توجه به بحث‌های اخیر پیرامون سیاست بی‌ثبات‌کاری با تغییر سؤال از این که بی‌ثبات‌کاری چیست به این که بی‌ثبات‌کاری چه کار می‌کند، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد (شوکائیتیس، ۲۰۱۳). پاسخ بدین پرسش متضمن این است که نه تنها تحلیل جامعه‌شناختی بی‌ثبات‌کاری بلکه اثرات سیاسی این مفهوم را در نظر بگیریم.

۳- سیاست‌های پنهان بی‌ثبات‌کاری

نخستین مباحثات درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان مفهومی سیاسی بر استفاده از آن در گفتمان جنبش اجتماعی متمرکز بود (نک: کازاز-کورتز، ۲۰۱۴). تاریخ اعتراضات روز جهانی کارگر در اروپا و جنبش‌های مرتبط با آن که در اروپای غربی در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ پدیدار شد، این پرسش را مطرح کرد که آیا بی‌ثبات‌کاری می‌تواند به‌عنوان یک سکوی سیاسی عمل کند و چرا در جنبش‌ها به‌راحتی پذیرفته شد و سپس به‌زودی کنار گذاشته شد و این مفهوم تا چه اندازه می‌تواند مجموعه‌ای ناهمگن از کارگران را در یک هویت مشترک و چارچوب سازماندهی متحد کند (نیلسون و روسیتر، ۲۰۰۸؛ شرام، ۲۰۱۳). در حالی که این کار سهم مهمی در مبارزات کارگری معاصر داشته است، اما من در این‌جا به آنچه که به‌عنوان سیاست انتقادی در حال ظهور درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری می‌بینم، علاقه‌مند هستم. در این جهت، من به بحث‌هایی اشاره می‌کنم که در سالیان اخیر بر سر اثرات ایدئولوژیکی ناخواسته‌ای که تمرکز بر بی‌ثبات‌کاری ایجاد کرده، مطرح شده است. به عبارت دیگر، محکوم کردن بی‌ثبات‌کاری -چه به‌عنوان نقد جامعه‌شناختی و چه به‌عنوان مبنای یک سکوی سیاسی- به طرز کنایی، این ظرفیت را دارد که به‌عنوان یک نیروی محافظه‌کار عمل کند.

تحلیل پربصیرت الی تورکلسون (۲۰۱۶، ۴۷۶) درباره‌ی «ناخودآگاه سیاسی» بی‌ثبات‌کاری، مثالی عالی از سیاست انتقادی درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری است. تورکلسون در مطالعه خود درباره‌ی جنبش کارگری دانشگاهی در فرانسه توصیف می‌کند که چگونه کارکنان مشروط دانشگاه‌ها به‌ندرت خود را با مقوله‌ی بی‌ثبات‌کاری مشخص می‌کنند، علی‌رغم این واقعیت که اتحادیه‌های دانشگاهی کمپین‌هایی را پیرامون مسأله بی‌ثبات‌کاری سازماندهی کرده‌اند و استادتمام‌ها به‌طور مداوم از این اصطلاح برای اشاره به سایر همکاران کم‌بضاعت خود در تلاش برای همبستگی با آنها استفاده می‌کنند. یکی از دلایلی که بی‌ثبات‌کاری با وضعیت کارگرانی که قرار بود آنها را توصیف کند، مطابقت نداشت، این بود که بی‌ثبات‌کاری نشان دهنده وجود بیش از حد استثمار و تحقیر شده‌ای است که تعداد کمی از مردم حاضرند به راحتی آن را صفت متمیزه خود بدانند. علاوه بر این، کارکنان دانشگاهی که از طبقه‌ی مهاجر و طبقه‌ی کارگر آمده

بودند، نوع زندگی موقتی و تغییر دائمی شغل را که در گفتمان پیرامون بی‌ثبات‌کاری، تقبیح شده بود، امری آشنا و قریب - به‌عنوان بخشی از سابقه‌ی خانوادگی خود و تجربه‌ی زندگی اطرافیان‌شان - می‌دانستند. این باعث می‌شود تورکلسون استدلال کند که مقوله‌ی سیاسی بی‌ثبات‌کاری نوعی «نامیدی نخبگان»^۱ است (۴۸۳). بدین معنا که انتقاد از بی‌ثبات‌کاری با انتظارات، آرزوها و حس استحقاق داشتن مزایای دولتی در میان افراد دارای امتیاز (که در این مورد، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مقطع دکترا) که بابت از دست دادن موقعیت و جایگاه امن خود در جهان می‌ترسند، پوشانده شده است. ناامیدی یا نوستالژی متصل به گفتمان بی‌ثبات‌کاری از آن چیزی ناشی می‌شود که بسیاری آن را به‌عنوان شمالگان‌محوری این مفهوم نقد کرده‌اند. بی‌ثبات‌کاری تنها از دیدگاه کشورهای اروپای غربی و دیگر کشورهای صنعتی، امری بسیار جدید و استثنایی به نظر می‌رسد. زیرا در این مناطق قرارداد اجتماعی فوردیستی - کینزی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم دست بالا را داشت. در مقابل، برای اکثر کارگران جنوب جهانی، بی‌ثبات‌کاری مطمئناً همواره امری عادی بوده است حتی اگر بدین نام خوانده نمی‌شده (میلار، ۲۰۱۴). میلیون‌ها مهاجر از روستا به شهر که در اوایل قرن بیستم به شهرهای آمریکای لاتین هجوم آوردند و خانه‌هایی حلبی و خودساخته در حاشیه شهرها ساختند و در مشاغل عجیب و غریب کار کردند، مطمئناً می‌توانند بی‌ثبات‌کار توصیف شوند. همین امر درباره‌ی تعداد روزافزون فروشندگان خیابانی، کارگران خانگی، کارگران روزمزد، بازیافت‌کنندگان و دیگر کارگران بدون مزدی که در اقتصاد به اصطلاح غیررسمی امرار معاش می‌کنند، صادق است. رونالد مونک (۲۰۱۳) استدلال کرده است که تبارشناسی بی‌ثبات‌کاری به بحث‌های «حاشیه‌ای بودن» در آمریکای لاتین در دهه‌ی ۱۹۶۰؛ به ادبیات «غیر رسمی بودن» که از تحقیقات در آفریقا در دهه‌ی ۱۹۷۰ به‌وجود آمد و به گفتمان «محرومیت اجتماعی» که در دهه‌ی ۱۹۸۰ در اروپا (و تا حدی کم‌تر در امریکا) محبوب شد، باز می‌گردد. این تبارشناسی، بی‌ثبات‌کاری را در بافتی جهانی و تاریخی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد مدت‌هاست که ناامنی در کار و زندگی، بخشی از توسعه‌ی سرمایه‌داری بوده است. از این گذشته، حتی در مناطقی که

^۱ “elite disappointment”

فوردیسم قدرت داشت، جمعیت‌هایی از برخی جنسیت‌ها، غیر سفیدها و اعضای طبقه‌ی کارگر از مزایای آن محروم بودند (بتی، ۲۰۱۶؛ میتروپولوس، ۲۰۰۵؛ وان در لیندن، ۲۰۱۴).^۱ مثال این مورد در تحلیل تورکلسون (۲۰۱۶) نیز وجود دارد؛ در تحلیل او درباره‌ی شیوه‌هایی که گفتمان اخیر بی‌ثبات‌کاری، تجربیات جوانان برخاسته از خانواده‌های طبقه‌ی کارگر در حومه‌ی شمالی پاریس را که کار بی‌ثبات برایشان اتفاقی معمول است و نه موردی برای سرزنش، «مسدود» می‌کند. همچنین این چیزی است که به دوروتی دی امکان داد درباره‌ی بی‌ثباتی همسایگان پورتوریکویی خود در هارلم در دوران به‌ظاهر طلایی سال‌های پس از جنگ بنویسد.

این بدان معنا نیست که مفهوم بی‌ثبات‌کاری در بحث کار در جنوب جهانی بی‌اهمیت بوده است. همان‌طور که وستون (۲۰۱۲) استدلال کرده است، حتی اگر فوردیسم هرگز در اقتصادهای نوظهور در اکثر جهان به‌طور کامل توسعه نیافته باشد، هنوز به‌عنوان یک رؤیا یا آرزو در آنجا وجود دارد. هر چند که ممکن است بی‌ثبات‌کاری به‌عنوان تجربه‌ی زندگی در این مناطق تازگی نداشته باشد، اما او اظهار می‌کند که آنها در یک پسا-نوستالژی فوردیستی سهمیم هستند ولی در این‌جا نوستالژی مربوط به گذشته‌ای امن و با ثبات نیست بلکه مربوط به آینده‌ای خیالی است که اکنون دیگر ممکن به نظر نمی‌رسد (نک: موئلباخ و شوشن، ۲۰۱۲). محققانی که در جنوب جهانی درباره‌ی مفهوم بی‌ثبات‌کاری کار می‌کنند، تمایل دارند بدان نه به‌عنوان یک موضوع تجربی ثابت بلکه به‌عنوان یک روش تحقیق پردازند که مسأله‌ی آن چگونگی پیوند کار بی‌ثبات با شرایط شکننده‌ی زندگی در زمان‌ها و مکان‌های خاص است (داس و راندریا، ۲۰۱۵؛ هویسون و کالبرگ، ۲۰۱۲؛ لی و کافمن، ۲۰۱۲؛ میلار، ۲۰۱۴؛ پارت، ۲۰۱۶؛ شیروپ و یورگنسن، ۲۰۱۶). این کار نشان می‌دهد که چگونه رابطه بین کار بی‌ثبات و زندگی ناامن و بی‌ثبات در دوران تاریخی، نقاط ژئوپلیتیکی و موقعیت‌های اجتماعی مختلف تغییر می‌کند. یا همان‌طور که آندریا موئلباخ (۲۰۱۳: ۲۹۸) استدلال

^۱ همان‌طور که میتروپولوس (۲۰۰۵) به‌وضوح مشاهده می‌کند، حمایت‌ها و امتیازات کارگران کارخانه‌های فوردیستی در واقع به کار نامرئی، بدون دستمزد یا بیش از حد استثمار شده‌ی زنان در خانه و کارگران در مناطق جنوب جهانی وابسته بود.

کرده، این مطالعات به «محلی کردن ادعاهای جهانی شده درباره‌ی بی‌ثبات‌کاری» کمک کرده است.

در عین حال، ترجمه‌ی مفهوم بی‌ثبات‌کاری در نقاط مختلف جهان نیز بدین معناست که می‌توانیم تشخیص دهیم بی‌ثبات‌کاری از نظام سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. شرایط وابستگی به دستمزد برای ادامه‌ی زندگی است که یک کارگر بی‌ثبات می‌سازد نه فقط ساختارهای خاص این یا آن شغل (بارچیزی، ۲۰۱۲الف؛ دنینگ، ۲۰۱۰). از این منظر، بی‌ثبات‌کاری، عرف سرمایه‌داری است، نه استثنای آن و بین همه‌ی کارگران اعم از شاغل یا بیکار مشترک است. ما معمولاً کارگر را با شغل ثابت و تمام‌وقت به‌عنوان الگوی کار سرمایه‌داری در نظر می‌گیریم که در مقابل، کارگران بیکار، غیررسمی یا بدون مزایا (در بیشتر مناطق جنوب جهانی) با آن مقایسه می‌شوند. اما دسته‌ی دوم است که بی‌ثبات‌کاری نهفته‌ی همه کارگرانی را نشان می‌دهد که باید نیروی کار خود را برای امرار معاش بفروشند. این بدان معناست که بی‌ثباتی کار، نه تنها در سرمایه‌داری امری استثنایی نیست بلکه شرط لازم برای ایجاد سرمایه است.

مشاهده‌ی عدم امنیت شغلی در قلب کار مزدی (و نه شرایط عدم وجود آن) به معنای بغرنج کردن گفتمان تقبیح‌آمیز کنونی بی‌ثبات‌کاری است. انتقاد از بی‌ثبات‌کاری - چه به‌صراحت و چه به‌عنوان عنصر دیگری از آنچه تورکلسون (۲۰۱۶) آن را ناخودآگاه سیاسی توصیف می‌کند- اشتغال تمام‌وقت و کار مزدی را به‌عنوان یک ایده‌آل حفظ می‌کند. نادیده گرفتن این که چگونه کار مزدی خود می‌تواند تجربه‌ی ناامنی، تخریب، استثمار و سوء استفاده باشد، یکی از مشکلات این نوع سیاست بی‌ثبات‌کاری است. برای مثال، فرانکو بارچیزی (۲۰۱۱) در مطالعه‌ی کار مزدی به‌عنوان تکنیک حکمرانی در آفریقای جنوبی هم استعماری و هم پسااستعماری این بحث را ارائه می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه مدیران استعمارگر بر «وقار کار» به‌عنوان راهی برای استفاده از کار مزدی در جهت منضبط کردن مردم آفریقا که «غیرمتمدن» و «بی‌نظم» تلقی می‌شدند، تأکید داشتند. بسیاری از کارگران آفریقایی از پذیرش شغل مزدی خودداری کردند و در عوض انواع مختلفی از مشاغل معیشتی یا خوداشتغالی را انتخاب کردند که در عین بی‌ثباتی، حداقل به آنها اجازه می‌داد از تجربه‌ی نظم و تحقیر هنگام کار در کارخانه‌ها و معادن اجتناب کنند. در این زمینه‌ی تاریخی، بارچیزی معتقد است «اشتغال ناپایدار

وضعیتی از محرومیت نبود بلکه امکان مخالفت با شهروندی مبتنی بر کارِ مدرنیته‌ی غربی را فراهم می‌کرد» (۱۵). بارچیزی در ادامه نشان می‌دهد که چگونه امروزه تأکید مستمر بر «مشاغل محترم» و «ایجاد شغل» در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، با ادامه‌ی ربط دادن شهروندی اجتماعی به کار مزدی تمام‌وقت -در عین حال که اشتغال ثابت به‌طور روزافزونی کمیاب می‌شود- به بی‌ثبات‌کاری کارگران دامن می‌زند (بارچیزی، ۲۰۱۲ ب). همچنین تأکید بر مشاغل محترم باعث تقویت اشکال مردانگی، ملی‌گرایی و نابرابری می‌شود. اشکالی که نظم اجتماعی ساختاربندی شده بر اساس کار مزدی ایجاد کرده است. به‌طور خلاصه، تقاضا برای مشاغل محترم، به‌عنوان راه‌حلی برای بی‌ثبات‌کاری، سیاستی محافظه‌کارانه به همراه دارد که کار مزدی را تقدیس می‌کند. این امر از «ظرفیت‌های سیاسی بی‌ثبات‌کاری» (بارچیزی، ۲۰۱۲ ب: ۲۴۸) یا آنچه که من در جاهای دیگر بدین عنوان توصیف کرده‌ام که اشکال کار فراتر از کار مزدی ممکن است راه‌های دیگری را برای ایجاد شغل و زندگی بگشاید (میلار، ۲۰۱۴)، جلوگیری می‌کند.

این قضیه مرا به پرسش آغازین مقاله بازمی‌گرداند: ما از طریق گفتمان همه‌گیر و محکوم‌کننده‌ی بی‌ثبات‌کاری به چه چیزی اهمیت می‌دهیم؟ مطمئناً یکی از پاسخ‌های این پرسش، کار مزدی است. یا به بیان دقیق‌تر، بسیاری از انتقادهای مربوط به بی‌ثبات‌کاری همچنان به آنچه ویکس (۲۰۱۱) به‌عنوان تقدیس بی‌چون و چرای کار مزدی به مثابه‌ی یک ضرورت اقتصادی، وظیفه اجتماعی و عمل اخلاقی توصیف کرده، پیوسته است. این دل‌بستگی به کار مزدی بخشی از پاسخ گسترده‌تری به بی‌ثبات‌کاری است که شیوه‌های اکنون مقبول زندگی را دوباره تأیید می‌کند. برای مثال، برلانت (۲۰۱۱) استدلال می‌کند که شرایط بی‌ثبات‌کاری به عمیق‌تر شدن آرزوها برای زندگی خوب هنجارین - یعنی، داشتن شغل ثابت، خانه‌ی طبقه متوسطی، پاداش‌های تضمین شده برای کار سخت و وعده‌ی تحرک رو به بالا- و سرمایه‌گذاری مجدد در آن منجر شده است. او می‌گوید این اشکال دل‌بستگی، به صورت متناقضی، مانع تحقق

خواسته‌هایی می‌شوند که با آرزوی یک زندگی خوب پوشانده شده‌اند. این امر چیزی را می‌سازد که برلان «رابطه‌ی خوشبینی ظالمانه»^۱ می‌نامد (۱۷۰).

از سوی دیگر، ما می‌توانیم از طریق لنز «مالیخولیای چپ» محکوم بودن بی‌ثبات کاری را مشاهده کنیم. وندی براون (۱۹۹۹) با به‌کارگیری منظور والتر بنیامین از این اصطلاح، روش‌هایی را منعکس می‌کند که سیاست‌های چپ سوگوارانه متعهد به آرمان‌ها، مقولات و جنبش‌های از دست رفته، از امکان تغییرات اساسی در اینجا و اکنون جلوگیری می‌کنند.^۲ وفاداری به ایده‌آل اشتغال کامل و مشاغل محترم، به جای زیر سؤال بردن کار مزدی به‌عنوان یک نیاز اجتماعی و اقتصادی، مطمئناً می‌تواند نمونه‌ای از مالیخولیای چپ باشد. اما علاقه‌ی براون به تعیین موضوعات این پیوستگی کمتر از علاقه‌ی او به اینست که نشان دهد که همان وضعیت مالیخولیا چگونه تعهد سیاسی به ایجاد اختلال را با یک سنت‌گرایی مخرب تأیید نشده جایگزین می‌کند. به بیانی دیگر، شاید کم‌تر اهمیت داشته باشد که فرد چه چیزی را سفت گرفته و صرفاً این مهم است که فرد آن را سفت گرفته. یا همانطور که دوروتی دی (۱۹۵۲) در مقاله‌ی بسیار قدیمی خود درباره‌ی بی‌ثبات کاری اصرار داشت «کاری که باید انجام شود اینست که هیچ چیزی را سفت نگیرد».

جمع‌بندی

در نتیجه، این امر ما را با توجه به ارزش بی‌ثبات کاری به‌عنوان چارچوبی برای فهم جهان معاصر به کجا می‌رساند؟ انتقادهای اخیر از گفتمان بی‌ثبات کاری نشان داده است که چگونه این مفهوم می‌تواند پیامدهای سیاسی ناخواسته ایجاد کند: در برخی مواقع نابرابری‌های نژادی، طبقاتی و جنسیتی را مبهم و پنهان می‌کند؛ تأکید بر روایت‌های از دست دادن که منجر به بی‌توجهی به کارگران خارج از شمال جهانی می‌شود؛ یا حمایت از آرمان‌های هنجاری کار «محترم» و «زندگی خوب» که مدت‌هاست اشکال گوناگون نظم، محرومیت و استثمار را توجیه می‌کنند. از این منظر،

^۱ "relation of cruel optimism"

^۲ نقل شده در بارچیزی، ۲۰۱۲الف. نک: بنیامین، ۲۰۰۵.

استناد مداوم امروزه به اصطلاح بی‌ثبات‌کاری ممکن است کم‌تر در مورد تازگی این وضعیت صحبت کند و بیشتر درباره‌ی نگرانی هژمونیک در مورد امنیت و دلبستگی به امتیازاتی که زمانی به برخی از افراد داده می‌شد، سخن بگوید.

با وجود این، وقتی به‌عنوان یک پرسش باز درباره‌ی رابطه میان اشکال کار و شرایط شکننده‌ی زندگی می‌رسیم، بی‌ثبات‌کاری هم ارزش تحلیلی و هم ارزش سیاسی خود را حفظ می‌کند. از نظر برخی بی‌ثبات‌کاری قطعاً تجربه‌ی از دست دادن را توصیف می‌کند. اما از نظر دیگران، این ممکن است به منزله امتناع از کار مزدی، یک ذهنیت سیاسی جایگزین یا شیوه‌ای از زندگی باشد که با آرمان‌های لیبرال مطابقت ندارد. در واقع، همانطور که ایزابل لوری (۲۰۱۵) معتقد است، در همان تجربه‌ی از دست دادن و بی‌ثباتی است که ظرفیت امتناع به‌وجود می‌آید. لوری به بی‌ثبات‌کاری از دریچه‌ی نگاه زیست‌سیاست می‌نگرد و نشان می‌دهد که چگونه «بی‌ثبات‌سازی» از طریق عادی‌سازی ناامنی و وارد کردن این قضیه که هر کس خود مسئول بی‌ثبات‌کاری‌اش است، به‌عنوان یک تکنیک حکمرانی عمل می‌کند. اما دقیقاً بدین دلیل که فرد در خودتنظیمی و خودمسئولیتی‌اش برای مقابله با ناامنی توانمند شده است، «این امکان در همان زمانی ایجاد می‌شود که قادریم کار جدیدی را ترک کرده و چیز جدیدی را شروع کنیم: یعنی، ظرفیت خروج از کار قبلی و ورود به کار جدید» (۱۰۵). برخی از واکنش‌ها به بی‌ثبات‌کاری، مانند گروه تحقیقاتی فعالان اسپانیایی به نام **Precarias a la Deriva** و سازمان فرانسوی کارگران هنری نوبتی به نام **Les Intermittents**، همین راه را با جستجوی گسست در گفتمان امنیت/ناامنی و رد نوستالژی برای کار مزدی تمام‌وقت در پیش گرفته‌اند و در عوض جایگزین‌هایی مانند

درآمد پایه، انعطاف-امنیت،^۱ رفاه مشترک،^۲ مراقبت-شهروندی^۳ را پیشنهاد می‌کنند (کازاز-کورتز، ۲۰۱۴؛ Precarias a la Deriva، ۲۰۰۵ الف).^۴ کارهای اخیر در

۱ Flexicurity

اصطلاحی ساخته شده از ترکیب flexibility و security. یکی از سیاست‌های دولت رفاه در بازار کار است. این اصطلاح را اولین بار نخست‌وزیر سوسیال دموکرات دانمارک پول نیروپ راسموسن در دهه ۱۹۹۰ مطرح کرد. این اصطلاح به ترکیب انعطاف‌پذیری بازار کار در اقتصاد پویا و امنیت برای کارگران اشاره دارد. دولت دانمارک انعطاف‌پذیری را مستلزم «مثلث طلایی» با «ترکیب سه‌جانبه‌ی (۱) انعطاف‌پذیری در بازار کار همراه با (۲) تأمین اجتماعی و (۳) سیاست فعال بازار کار با حقوق و تعهدات برای بیکاران می‌داند. در کمیسیون اروپا این سیاست چهار مؤلفه دارد: (۱) توافقات قراردادی انعطاف‌پذیر و قابل اعتماد. (۲) راهبردهای جامع یادگیری مادام‌العمر. (۳) سیاست‌های موثر بر بازار کار فعال و (۴) سیستم‌های تأمین اجتماعی مدرن که در دوران جابجایی شغل حقوق کافی را تأمین می‌کنند.

۲ Commonfare

واژه‌ی نوساخته به جای جزء اول کلمه‌ی مرکب wel-fare جزء common نشسته تا به امور مشترک و جمعی اشاره داشته باشد. این اصطلاح برای فاز اقتصادی کنونی کشورهای به‌اصطلاح سرمایه‌داری «غربی» قابل استفاده است و از دل یک نظریه‌ی عمومی انباشت توسعه یافته که قادر به درک کامل تکامل روابط اجتماعی تولید بدون محدود شدن به مطالعه‌ی ویژگی‌های تولیدی و تکنولوژیکی، بلکه برجسته‌سازی بُعد شناختی است. در ایتالیا نمایندگان اصلی این نظریه آندره آ فوماگالی، آنتونلا کورسانی و کارلو ورسلونه هستند.

۳ Caretizenship

اصطلاحی ساخته شده از ترکیب care و citizenship. مفهومی است که نویسنده در نقد بی‌ثبات‌کاری و ضرورت حمایت از بی‌ثبات‌کاران ابداع کرده است.

^۴ منظور از درآمد پایه، شناسایی کار تولیدی و بازتولیدی است که در خارج از مشاغل مزدی انجام می‌شود و بدون قید و شرط یک درآمد ثابت جهانی را فراهم می‌کند که نیازهای اولیه را پوشش می‌دهد. برای توصیف دقیق درآمد پایه به ویکس (۲۰۱۱، ۱۳۸) مراجعه کنید. انعطاف-امنیت و رفاه مشترک دو پیشنهاد Les Intermittents بود. اولی با هدف حمایت از کارگران در حال جابجایی میان مشاغل و پروژه‌های مختلف و دومی به‌عنوان جایگزینی برای رژیم کار مزدی با تأمین نیازهای اجتماعی از طریق مجموعه‌ها و شبکه‌های همبستگی ارائه شد (کازاز-کورتز، ۲۰۱۴). مراقبت‌شهروندی نیز ترجمه‌ایست از کلمه‌ی اسپانیایی ciudadania که از کلمه‌ی ciudadania (شهروندی) با تغییر ترتیب "i" و "u" و در نتیجه ایجاد کلمه‌ی cuidado (مراقبت) تشکیل شده است. این اصطلاح

مورد چنین پیشنهادهایی نشان داده است که مطالعه‌ی بی‌ثبات‌کاری لزوماً مستلزم بازگشت به اشکال هنجاری کار نیست بلکه می‌تواند این پرسش را مطرح کند که چگونه بحران کار مزدی ممکن است سایر امکان‌های سیاسی را باز کند. همانطور که بارچیزی (۲۰۱۲ الف) استدلال کرده است، بی‌ثبات‌کاری «مرکزیت کار و وعده‌ی مترقی آن در سرمایه‌داری را مسأله می‌کند و به چالش می‌کشد». انجام این کار، شاید بزرگ‌ترین ظرفیت سیاسی این مفهوم باشد.

مشخصات منبع اصلی:

Millar KM. Toward a critical politics of precarity. *Sociology Compass*. 2017;11: e12483. <https://doi.org/10.1111/soc4.12483>

منابع

Allison, A. (2012). Ordinary refugees: Social precarity and soul in 21st century Japan. *Anthropological Quarterly*, 85(2), 345–370.

Allison, A. (2013). *Precarious Japan*. Durham, NC: Duke University Press.

Allison, A. (2015). Discounted life: Social time in relationless Japan. *Boundary 2*, 42(3), 129–141.

Amin, A. (1994). Post-Fordism: Models, fantasies and phantoms of transition. In A. Amin (Ed.), *Post-Fordism: A reader* (pp. 1–39). Oxford: Blackwell.

Banki, S. (2013). Precarity of place: A complement to the growing precariat literature. *Global Discourse*, 3(3-4), 450–463.

را Precarias a la Deriva ابداع کرد و منظور از آن تأکید بر مرکزیت مراقبت به‌عنوان «یک سلاح اساسی در برابر بی‌ثباتی زندگی ما» است (Casas- Precarias a la Deriva, 2005b; see also Cortés, 2014; Lorey, 2015).

Barbier, J.-C. (2002). A survey of the use of the term *précarité* in French economics and sociology. Document de travail, No. 19. Noisy-le-Grand: Centre d'etudes de l'emploi.

Barchiesi, F. (2011). *Precarious liberation: Workers, the state, and contested social citizenship in postapartheid South Africa*. Albany, NY: State University of New York Press.

Barchiesi, F. (2012a). Precarity as capture: A conceptual reconstruction and critique of the worker-slave analogy. *UniNomade* October 10, 2012. Retrieve from <http://www.uninomade.org/precarity-as-capture/> (Accessed December 16, 2016).

Barchiesi, F. (2012b). Liberation of, through, or from work?: Postcolonial Africa and the problem with “job creation” in the global crisis. *Interface: A Journal for and about Social Movements*, 4(2), 230–253.

Benjamin, W. (2005 [1931]). Left-wing melancholy. In M. W. Jennings, H. Eiland, & G. Smith (Eds.), *Walter Benjamin: Selected writings, Volume 2, Part 2* (pp. 423–427). Cambridge, MA: Harvard University Press.

Berlant, L. (2011). *Cruel optimism*. Durham, NC: Duke University Press.

Betti, E. (2016). Gender and precarious labor in a historical perspective: Italian women and precarious work between Fordism and post-Fordism. *International Labor and Working-Class History*, 89, 64–83.

Bourdieu, P. (1963). *Travail et travailleurs en Algérie*. Paris and The Hague: Mouton (with Alain Darbel, Jean-Paul Rivet, and Claude Seibel).

Bourdieu, P. (1998). *Acts of resistance: Against the tyranny of the market*. New York: The New Press.

Breman, J., & van der Linden, M. (2014). Informalizing the economy: The return of the social question at a global level. *Development and Change*, 45(5), 920–940.

Brown, W. (1999). Resisting left melancholy. *Boundary 2*, 26(3), 19–27.

Butler, J. (2004). *Precarious life: The powers of mourning and violence*. London: Verso. Butler, J. (2009). *Frames of war: When is life grievable?* London: Verso.

Butler, J. (2011). For and against precarity. *Tidal: Occupy Theory, Occupy Strategy*, 1, 12–13.

Casas-Cortés, M. (2014). A genealogy of precarity: A toolbox for rearticulating fragmented social realities in and out of the workplace. *Rethinking Marxism*, 26(2), 206–226.

Castel, R. (2003). *From manual workers to wage laborers: Transformation of the social question*. Trans. Richard Boyd. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.

Cavia, B., & Martínez, M. (2013). La construcción de lo precario: La investigación sobre la precariedad en la literatura sociológica española y algunas aportaciones sobre sus derivas. In B. Tejerina, B. Cavia, S. Fortino, & J. Á. Calderón (Eds.), *Crisis y precariedad vital: Trabajo, prácticas sociales y modos de vida en Francia y España* (pp. 45–66). Valencia: Tirant Lo Blanch.

Chan, S. (2013). ‘I am king’: Financialization and the paradox of precarious work. *The Economic and Labour Relations Review*, 24(3), 362–379.

Das, V., & Randeria, S. (2015). Politics of the urban poor: Aesthetics, ethics, volatility, precarity. *Current Anthropology*, 56(Supplement 11), S3–S14.

Day, D. (1952). Poverty and precarity. *The Catholic Worker* (May: 2, 6). Retrieve from <http://www.catholicworker.org/dorothyday/articles/633.html> (Accessed February 16, 2017).

De Peretti, G. (2005). Précaire: Une catégorie instable et fragile. *Empan*, 60, 14–23. Denning, M. (2010). Wageless life. *New Left Review*, 66(Nov/Dec), 79–97.

Dwyer, R. E., & Lassus, L. A. P. (2015). The great risk shift and precarity in the U.S. housing market. *Annals of the*

American Academy of Political and Social Science, 660, 199–216.

Ettlinger, N. (2007). Precarity unbound. *Alternatives*, 32, 319–340.

Goldstein, D. M. (2010). Toward a critical anthropology of security. *Current Anthropology*, 51(4), 487–517. Harvey, D. (1989). *The condition of postmodernity: An inquiry into the origins of cultural change*. Oxford: Blackwell.

Hewison, K., & Kalleberg, A. L. (2012). Precarious work and flexibilization in South and Southeast Asia. *American Behavioral Scientist*, 57(4), 395–402.

Hundle, A. K. (2012). After Wisconsin: Registers of Sikh precarity in the alien-nation. *Sikh Formations*, 8(3), 287–291.

Jeffrey, C. (2010). *Timepass: Youth, class, and the politics of waiting in India*. Stanford: Stanford University Press.

Kalleberg, A. L. (2009). Precarious work, insecure workers: Employment relations in transition. *American Sociological Review*, 74(1), 1–22.

Kalleberg, A. L. (2011). *Good jobs, bad jobs: The rise of polarized and precarious employment systems in the United States, 1970s-2000s*. New York: Russell Sage Foundation.

Lee, C. K., & Kofman, Y. (2012). The politics of precarity: Views beyond the United States. *Work and Occupations*, 39(4), 388–408.

Lorey, I. (2015). *State of insecurity: Government of the precarious*. London: Verso.

Marx, K. (1978 [1848]). *Manifesto of the Communist Party*. In R. C. Tucker (Ed.), *The Marx-Engels reader* (2nd ed.) (pp. 469–500). New York: W.W. Norton & Company.

Means, A. J. (2015). Generational precarity, education, and the crisis of capitalism: Conventional, neo-Keynesian, and Marxian perspectives. *Critical Sociology* (January 8): 1-16.

Millar, K. M. (2014). The precarious present: Wageless labor and disrupted life in Rio de Janeiro, Brazil. *Cultural Anthropology*, 29(1), 32–53.

Mitropoulos, A. (2005). Precari-Us? In J. B. Slater (Ed.), *The precarious reader* (pp. 12–18). London: Mute.

Molé, N. J. (2010). Precarious subjects: Anticipating neoliberalism in northern Italy's workplace. *American Anthropologist*, 112(1), 38–53.

Muehlebach, A. (2011). On affective labor in post-Fordist Italy. *Cultural Anthropology*, 26(1), 59–82.

Muehlebach, A. (2013). On precariousness and the ethical imagination: The year 2012 in sociocultural anthropology. *American Anthropologist*, 115(2), 297–311.

Muehlebach, A., & Shoshan, N. (2012). Post-Fordist affect: Introduction. *Anthropological Quarterly*, 85(2), 317–343.

Munck, R. (2013). The precariat: A view from the South. *Third World Quarterly*, 34(5), 747–762.

Neilson, B. (2009). The world seen from a taxi: Students-migrants-workers in the global multiplication of labour. *Subjectivity*, 29(1), 425–444.

Neilson, B., & Rossiter, N. (2005). From precariousness to precarity and back again: Labour, life and unstable networks. *Fibreculture Journal* FJC-022.

Neilson, B., & Rossiter, N. (2008). Precarity as a political concept, or, Fordism as exception. *Theory, Culture, and Society*, 25(7-8), 51–72.

Paret, M. (2016). Precarious class formations in the United States and South Africa. *International Labor and Working-Class History*, 89, 84–106.

Pedaci, M. (2010). The flexibility trap: Temporary jobs and precarity as a disciplinary mechanism. *Working USA: The Journal of Labor and Society*, 13, 245–262.

Precarias a la Deriva (2005a). Bodies, lies, and videotape: Between the logic of security and the logic of care. *Caring Labor: An Archive* (website). Retrieve from: <https://caringlabor.wordpress.com/2010/12/14/precarias-a-la-deriva-bodies-lies-and-videotape-between-the-logic-of-security-and-the-logic-of-care/> (Accessed February 16, 2017).

Precarias a la Deriva (2005b). Precarious lexicon. *Caring Labor: An Archive* (website). Retrieve from: <https://caringlabor.wordpress.com/2010/12/14/precarias-a-la-deriva-precarious-lexicon/> (Accessed February 16, 2017).

Puar, J. (Ed) (2012). Precarity talk: A virtual roundtable with Lauren Berlant, Judith Butler, Bojana Cvejić, Isabell Lorey, Jasbir Puar, and Ana Vujanović. *TDR: The Drama Review*, 56(4), 163–177.

Quinlan, M. (2012). The ‘pre-invention’ of precarious employment: The changing world of work in context. *The Economic and Labour Relations Review*, 23(4), 3–24.

Ross, A. (2009). *Nice work if you can get it: Life and labor in precarious times*. New York: New York University Press.

Ross, A. (2013). Occupy, debt, and the wages of the future: A response to Guy Standing. *Public Culture*, 25(1), 25–28.

Schierup, C.-U., & Jørgensen, M. B. (2016). From ‘social exclusion’ to ‘precarity’: The becoming-migrant of labour: An Introduction. In C.-U. Schierup, & M. B. Jørgensen (Eds.), *Politics of precarity: Migrant conditions, struggles and experiences* (pp. 1–29). Leiden, The Netherlands: Brill.

Schram, S. F. (2013). Occupy precarity. *Theory and Event*, 16.

Seymour, R. (2012). We are all precarious: On the concept of the ‘precariat’ and its misuses. *The New Left Project* (February 10). Retrieve from http://www.newleftproject.org/index.php/site/article_comments/we_are_all_precairous_on_the_concept_of_the_precairiat_and_its_misuses (Accessed December 16, 2016).

Shukaitis, S. (2013). Recomposing precarity: Notes on the laboured politics of class composition. *Ephemera: Theory and Politics in Organization*, 13(3), 641–658.

Standing, G. (2011). *The precariat: The new dangerous class*. London: Bloomsbury Academic. Stewart, K. (2012). Precarity's forms. *Cultural Anthropology*, 27(3), 519–525.

Strauss, K., & McGrath, S. (2017). Temporary migration, precarious employment and unfree labour relations: Exploring the “continuum of exploitation” in Canada's temporary foreign worker program. *Geoforum*, 78, 199–208.

Thorkelson, E. (2016). Precarity outside: The political unconscious of French academic labor. *American Ethnologist*, 43(3), 475–487.

Travers, A. (Forthcoming). *Precarious transgender children*. New York: New York University Press.

Tsing, A. L. (2015). *The mushroom at the end of the world: On the possibility of life in capitalist ruins*. Princeton: Princeton University Press.

van der Linden, M. (2014). San Precario: A new inspiration for labor historians. *Labor Studies in Working Class History of the Americas*, 11(1), 9–21.

Vosko, L. F. (Ed) (2006). *Precarious employment: Understanding labour market insecurity in Canada*. Montreal and Kingston: McGill-Queens University Press.

Vosko, L. F. (2010). *Managing the margins: Gender, citizenship, and the international regulation of precarious employment*. Oxford: Oxford University Press.

Waite, L. (2009). A place and space for a critical geography of precarity? *Geography Compass*, 3(1), 412–433.

Weeks, K. (2011). *The problem with work: Feminism, Marxism, anti-work politics and post-work imaginaries*. Durham, NC: Duke University Press.

Weston, K. (2012). Political ecologies of the precarious. *Anthropological Quarterly*, 85(2), 429–455.

Wilson, S., & Ebert, N. (2013). Precarious work: Economic, sociological and political perspectives. *The Economic and Labour Relations Review*, 24(3), 263–278.

Wright, C. F. (2013). The response of unions to the rise of precarious work in Britain. *The Economic and Labour Relations Review*, 24(3), 279–296.